

علائم بلوغ

از دیدگاه مذاهب اسلامی

محمدرضا ضمیری^{۱)}



چکیده

بلوغ یکی از مهم‌ترین مراحل رشد طبیعی انسان است که خداوند متعال مقارن با آن برای انسان‌ها تکالیفی را معین فرموده است و نظر به اهمیت آن، نشانه‌های طبیعی و شرعی برای بلوغ بیان شده است. فقهای شیعه و سنی از دیرباز این مسئله را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که علائم و نشانه‌های بلوغ در دختران و پسران متفاوت است. البته برخی از آن نشانه‌ها میان دختران و پسران مشترک است، از قبیل: انبات، احتلام و سن؛ ولی عادت ماهیانه و حمل از نشانه‌های اختصاصی بلوغ دختران محسوب شده است. علامت بلوغ سنی میان دختران و پسران محل اختلاف آراء فقها است. قول مشهور شیعه در بلوغ سنی پسران ۱۵ سال و قول مشهور در بلوغ سنی دختران ۹ سال می‌باشد و فقهای اهل سنت هم چهار قول در این خصوص ابراز کرده‌اند. منشأ اختلاف این اقوال در مذاهب مختلف فقهی، اختلاف روایات و نصوصی است که از پیشوایان مذاهب به ما رسیده است. ما در این مقاله ضمن بررسی فقهی نشانه‌های بلوغ پسران و دختران، بحث بلوغ دختران را بیشتر مورد توجه و کنکاش قرار خواهیم داد.

واژگان کلیدی: بلوغ، احتلام، حیض، سن

مقدمه

با گذشت زمان در زندگی، مراحل بر انسان می‌گذرد و در هر مرحله‌ای ویژگی‌های جسمی و روحی او متفاوت شده و مقارن با تغییرات بدنی، تحولات روحی و روانی نیز حاصل می‌گردد و شارع مقدس یکی از این

مراحل حساس را نقطه آغاز تکالیف و دستورات قرار داده است و این مرحله «بلوغ» نام دارد. بلوغ یک مرحله زیستی است که پسر و دختر مفتخر به تکلیف الهی شده و خطاب‌های الهی را متوجه خود می‌داند. این مرحله در فقه اسلامی موضوع عباداتی همچون نماز، روزه و حج و در معاملات مانند خرید و فروش و اجاره و ازدواج و طلاق و در حقوق جزا مانند شهادت، قضاوت و اجرای حدود و قصاص قرار گرفته است؛ بنابراین بررسی مسئله بلوغ و شناخت حقیقت و علائم آن در فقه اسلامی از اهمیت فراوانی برخوردار می‌باشد. فقیهان شیعه و سنی در برخی از این علائم، اتفاق و در پاره‌ای از آن‌ها اختلاف نظر دارند. ما در این مقاله ضمن بررسی حقیقت و ماهیت بلوغ، به علائم و نشانه‌های آن پرداخته و مستندات فقهی آنان را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مفهوم شناسی بلوغ

بلوغ در لغت به دو معنا آمده است. یکی به معنای وصول و رسیدن به چیزی است، يقال: بلغ فلان یبلغ بلوغاً و بلاغاً اذا وصل الیه و الابلاغ: الایصال^(۱)، دوم به معنای ادراک، بلغ الغلام: ادرك^(۲). پس بلوغ به معنای رسیدن به پایان چیزی است و گاهی هم در استعمال مجازی به معنای در شرف رسیدن و وصول به کار می‌رود بی‌آنکه بدان‌جا رسیده باشد. ابن‌منظور می‌گوید: «وَبَلَّغْتُ الْمَكَانَ بُلُوغًا: وَصَلْتُ إِلَيْهِ وَ كَذَلِكَ إِذَا شَارَفْتُ عَلَيْهِ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: "فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ"»^(۳) «أَي قَارِبَتَهُ»^(۴) راغب اصفهانی در معنای بلوغ چنین می‌نگارد: «بلوغ و بلاغ به معنای رسیدن به پایان مقصد است، اعم از آنکه مکان باشد یا زمان یا امری معین و بلغ به معنای تبلیغ است "هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ"»^(۵).

بلوغ در اصطلاح فقها:

در میان کتب فقهی اهل سنت دو تعبیر به چشم می‌خورد که وضعیت بلوغ را بیان می‌کند: «انْتِهَاءُ حَدِّ الصَّغَرِ»^(۶) پایان یافتن حد خردسالی را بلوغ گویند. «وَحَدُّ الْبُلُوغِ صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ بِحَالٍ لَوْ جَامَعَ بِتَزْوِجٍ»^(۷) بلوغ به حالتی از انسان گفته می‌شود که چنانچه نزدیکی کند، منی از او بیرون بیاید.

فقه‌های شیعه بلوغ را این‌گونه تعریف کرده‌اند:

کاشف الغطاء می‌گوید: «البلوغ و هو الوصول الي قابلية ان يطامع وجود محل الوطي و قابلية ان يوطأ و طأ قابلاً لان تبعث عند الشهوة و يترتب عليه مع وجود محل الوطي و قابلية الغسل ... هو اول مراتب صدق الفحولة و الرجولة في الذكر و اول مراتب صدق المرثة في الانثي بلوغ رسیدن به قابلیت و استعداد نزدیکی کردن یا نزدیکی شدن است قابلیت که شهوت از آن برانگیخته شده و با وجود نزدیکی و قابلیت، غسل بر آن مترتب شود... و این اولین مراتب صدق مردانگی در جنس مذکر و اولین مراتب صدق زن بودن در جنس مؤنث به شمار می‌آید»^(۸).



محمدحسن نجفی: «و المراد بالاول (البلوغ) الذي هو في اللغة الادراك، بلوغ الحكم و الوصول الي حد النكاح بسبب تكون المنى في البدن و تحرك الشهوة و النزوع الي الجماع و انزال الماء الدافق الذي هو مبدء خلق الانسان بمقتضى الحكمة الربانية فيه و في غيره من الحيوان لبقاء النوع فهو حينئذ كمال طبيعي للانسان يبقی به النسل و يقوي معه العقل و هو حال انتقال الاطفال الي حد الكمال و البلوغ مبالغ النساء والرجال... منظور از بلوغ در لغت ادراك و رسیدن است. بلوغ حلم و رسیدن به حد نكاح به سبب پیدایش منی در بدن و تحرك قوه شهوت و تمایل به زیبایی و ریختن آب جهنده‌ای است که ریشه و پایه آفرینش آدمی به مقتضای حکمت ربانی در انسان و سایر حیوانات برای بقاء نوع است پس بلوغ کمال طبیعی انسان که به واسطه آن نسل باقی مانده و عقل با آن تقویت شده و آن حالتی است که خردسالان به حد کمال رسیده و در زمره مردان و زنان داخل می‌شوند»^(۱۰)

تحلیل و جمع بندی

به نظر می‌رسد بلوغ حالت جدیدی از تحولات جسمانی است که در آن حد، منی در بدن تولید می‌شود و با این وضعیت دختر و پسر از حالت خردسالی فاصله گرفته و می‌توانند تولید نسل داشته باشند و تشکیل خانواده دهند و مقارن استعداد بدن برای نزدیکی، تغییراتی در بدن ایجاد می‌شود مثل کلفت شدن صدا و رشد موهای خشن در زیر شکم و در همین حالات، وضعیت روحی نوجوان نیز متحول می‌شود. این مرحله جدید جسمی، مبدأ و آغاز ورود در زمره مکلفان و مخاطبان خطاب الهی خواهد بود.

پدیده بلوغ از دیدگاه روان‌شناختی

هنگامی که انسان به مرحله بلوغ می‌رسد دگرگونی‌هایی در اندام و احساسات آدمی پدید می‌آید و در همه جوامع این حالت را آغاز ورود به صحنه مسئولیت و احکام می‌دانند. در این مرحله، غریزه جنسی شروع به فعالیت می‌نماید و قدرت تولیدمثل آغاز و صدا درشت می‌شود. در ذیل به برخی اظهار نظرات روان‌شناسان خواهیم پرداخت.

«نقطه زمانی پیدایش غریزه جنسی را در کودک، شروع بلوغ می‌گویند. این دوره منشأ تغییرات زیادی در وجود شخص می‌باشد. بلوغ موجب می‌شود که شخص به گونه‌ای متفاوت، احساس نماید و نگاهش نسبت به جهان تغییر می‌کند، برخورد او نسبت به دیگران و خودش عوض می‌شود»^(۱۱)

«مشهورترین اثر بلوغ جنسی در پسران این است که بر خلاف دختران، صدایشان درشت و دو رگه و باسن و کفشان کوچک می‌شود. اما قاعده گردن، تا حدودی کلفت و سینه و شانه‌هایشان پهن می‌شود و دو سال پس از بلوغ ریش و سبیل درمی‌آورند. بالا رفتن فشار خون و افزایش ضربان قلب و نبض نیز از آثار بلوغ جنسی در پسران و دختران است. هنجار بلوغ جنسی در پسران میان یازده تا هجده سالگی است یعنی دو سال دیرتر از دختران آغاز می‌شود»^(۱۲)

موریس دبس در مورد خصائص جسمی و روحی دوران بلوغ می‌گوید: «خصائص بدنی و روانی در این

دوره (بلوغ): می‌دانیم که رشد طبیعی بدن، به صورت سه رشته پدیده‌هایی جلوه می‌کند بر اثر عمل غدد بسته داخلی حاصل می‌شود. از جمله می‌توان از آخرین رشد قد و وزن نام برد که در دختران زودتر از پسران صورت می‌گیرد. دیگر، ظهور صفات جنسی فرعی یا ثانوی است که خود نشانه پدیده عمده‌ای است. سوم، رشد دستگاه تناسلی است که عادت ماهانه در دختران و نخستین احتلام در پسران از آثار آن به شمار می‌رود.^(۱۳) بنابراین از دیدگاه روان‌شناختی در هنگام بلوغ، تغییرات عمده جسمی و روحی در دختران و پسران رخ می‌دهد و این تغییرات در دختران زودتر از پسران اتفاق می‌افتد. رشد دستگاه تناسلی، رشد موهای خشن در بدن، کلفت شدن صدا از جمله این نشانه‌ها به شمار می‌رود، این حالت جسمی و روحی پایه و مبدأ حقوق و تکالیف شرعی به حساب می‌آید.

نشانه‌های بلوغ

از آنجا که بلوغ یک تحول جسمی و روحی است و شناخت آن در اکثر اوقات به دقت معلوم و مشخص نمی‌گردد، برای آن علائم و نشانه‌های طبیعی و قراردادی بیان شده است. فقهای اسلام علائم بلوغ را به علائم مشترک و مختص تقسیم نموده‌اند:

- احتلام و خروج منی.
- رویش موهای خشن در بالای آلت.
- سن (با اختلاف در تفاوت سن مذکر و مؤنث)

علائم مختص عبارت است: حیض و حمل برای جنس مؤنث. در این قسمت به توضیحات و مستندات فقهی شیعه و سنی در مورد علائم مشترک و مختص خواهیم پرداخت و یادآور می‌شویم که نقطه اصلی اختلاف؛ در مورد سن بلوغ، آن هم در مورد دختران و دوشیزگان می‌باشد.

۱. احتلام

احتلام در لغت از ماده حُلْم یا حُلْم گرفته شده و به معنای خواب می‌باشد. جوهری می‌گوید: حلم چیزی است که آدمی در خواب می‌بیند: هو ما یراه النائم^(۱۴) الاحتلام: هو الجماع فی النوم^(۱۵) فرق میان رؤیا و حلم این است که رؤیا در مورد خواب‌های نیکو و حلم در مورد خواب‌های شرّ و نامیمون به کار می‌رود. حلم مصدر و جمعش احلام می‌باشد و قرآن کریم در سوره یوسف می‌فرماید:

«قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

آنگاه گفتند این‌ها خواب‌های درهم و برهم و آشفته است و ما به تعبیر چنین خواب‌هایی آشنایی نداریم».^(۱۶)

بنابراین مقصود از احتلام، لذتی است که آدمی در خواب می‌برد چه موجب انزال منی شود یا نشود. تا اینجا معنای لغوی احتلام مورد بررسی قرار گرفت ولی در اصطلاح فقهی مقصود از آن خروج منی از زن یا



مرد است چه در خواب باشد یا بیداری و با خروج منی معلوم می‌شود که دختر یا پسر به حد بلوغ رسیده است. محقق حلی در این باره می‌نویسد: «و يعلم بلوغه یا نبات الشعر الخشن علی العانة، سواء كان مسلماً أو کافراً، و خروج المنی، الذي يكون منه الولد من موضع المعتاد كيف كان، و يشترك في هذين الذکور و الإناث...»^(۱۷)

کتاب فقهی اهل سنت نیز احتلام در اصطلاح فقهی را همان خروج منی می‌دانند: «هو خروج المنی من رجل او امرأه في يقظه أو منام بجماع او غيره لقوت امکانه»^(۱۸)

روشن است که آنچه ملاک بلوغ به شمار می‌رود «منی» است که با «مذی» و «ودی» متفاوت است و مراد از «مذی» آبی است که هنگام بازی و ملاعبه و مقصود از «ودی» آبی است که پس از بول و ادرار از انسان بیرون می‌آید.

۱.۱. پیدایش منی یا خروج منی؟

آنچه از نظر فقهی ملاک بلوغ محسوب می‌گردد، تکون و پیدایش منی در آدمی است و این حالت علامت بلوغ است نه خروج منی از بدن، لذا در تعبیر صاحب جواهر: «تكون المنی فی البدن»^(۱۹) آمده است اما چون معمولاً پس از خروج منی، علم به وجود منی حاصل می‌شود، ملاک؛ خروج منی ذکر شده است بنابراین چنانچه کسی احساس کند در آلت او منی وجود دارد و به هر دلیلی خارج نشود و یا از خروج آن جلوگیری کند می‌توان به بلوغ او حکم کرد.

شیخ طوسی در تفسیر بلوغ نکاح می‌گوید: «معنای بلوغ نکاح، رسیدن به سنی است که به مرحله توانایی بر هم‌خوابگی و نعوظ و انزال برسد. احتلام فعلی منظور نیست»^(۲۰)

از این رو برخی فقهای شافعی گفته‌اند: ملاک احتلام چیزی است که موجب غسل می‌شود لکن ذکر کرده‌اند که اگر آدمی احساس کند در آلت او منی وجود دارد ولی مانع خروج آن شود حکم به بلوغ او می‌شود چون انزال صورت گرفته هرچند غسلی بر او واجب نشده است.

شیخ سلیمان جمل تصریح می‌کند که: «لاختلاف مدرک الباین لان المدار فی الغسل علی الخروج فی الظاهر و فی البلوغ علی الانزال»^(۲۱)

ولی ابن حجر هیثمی معتقد است که در چنین حالتی نه بلوغ حاصل شده و نه غسل بر او واجب است و دلیل آن را چنین بیان می‌کند:

«ذلک بانه لا یمکن تصور العلم بانه منی قبل خروجه لکنه ما یقع الاشتباه فیما یحس بنزوله ثم رجوعه زیرا پیش از خروج، علم به منی بودن حاصل نمی‌شود زیرا در اکثر اوقات در مورد آب‌هایی که احساس نزول می‌شود ولی برمی‌گردند، اشتباه رخ می‌دهد که منی است یا آب دیگری»^(۲۲)

۱.۲. احتلام اختصاصی است یا مشترک؟

آیا خروج منی که علامت بلوغ برشمرده شده اختصاص به مردان داشته و زنان محتلم نمی‌شوند و یا آنکه احتلام و خروج منی میان مردان و زنان مشترک است؟ از میان فقهای شیعه، ابن حمزه در «الوسیله»

احتلام را ویژه پسران دانسته است^(۳۳) ولی اکثر فقهای شیعه آن را تعمیم داده‌اند مانند ابن‌ادریس حلی،^(۳۴) محقق حلی،^(۳۵) یحیی بن سعید حلی،^(۳۶) علامه حلی،^(۳۷) صاحب جواهر.^(۳۸)

فقهای اهل سنت اکثراً معتقد به احتلام زن می‌باشند ولی شافعیه به عدم احتلام زن رأی داده است و از سوی دیگر روایات متعددی تصریح به احتلام برای زن می‌کند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

در صحیح بخاری و مسلم از پیامبر نقل شده: «إن الله لا يستحي من الحق، فهل علي المرأة غسل إذا احتلمت؟ قال نعم إذا رأت الماء».^(۳۹)

عایشه می‌گوید زنی از رسول خدا^(ص) سؤال کرد:

«هل تغتسل المرأة إذا احتلمت وأبصرت الماء؟ فقال: نعم. فقالت لها عائشة: تربت يداك و ألت! قالت: فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: دعيتها، و هل يكون الشبه إلا من قبل ذلك؛ إذا علا ماؤها ماء الرجل أشبه الولد أحواله و إذا علا ماء الرجل ماءها أشبه أعمامه».^(۴۰)

برخی فقهای شیعه هم تصریح کرده‌اند که احتلام به پسران اختصاص نداشته و دختران نیز محتمل می‌شوند. یحیی بن سعید حلی: «و بلوغ المرأة و الرجل بالاحتلام، و تختص المرأة بالحيض و بلوغ عشر سنين»^(۴۱) ابن‌ادریس حلی: «...والمرأة يعرف بلوغها من خمس طرائق: أما الاحتلام أو الإنبات أو بلوغ تسع سنين»^(۴۲)

«نقطه زمانی پیدایش غریزه جنسی را در کودک، شروع بلوغ می‌گویند. این دوره منشأ تغییرات زیادی در وجود شخص می‌باشد. بلوغ موجب می‌شود که شخص به گونه‌ای متفاوت، احساس نماید و نگاهش نسبت به جهان تغییر می‌کند، برخورد او نسبت به دیگران و خودش عوض می‌شود.»^(۴۳)



۱.۳. کیفیت حصول احتلام زن

در مورد کیفیت احتلام زن، فقها سه دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: احتلام زن به مجرد وصول منی به ظاهر فرج حاصل می‌شود.

حنابله و احناف و شافعیه در خصوص زن غیرباکره چنین عقیده‌ای دارند.

دیدگاه دوم: احتلام زن به خروج منی از فرج و عبورش از فرج حاصل می‌گردد. این رأی مربوط به مالکیه و شافعیه در خصوص زن باکره است.

دیدگاه سوم: احتلام زن به مجرد انزال حاصل می‌شود ولو منی از ظاهر فرج یا خود فرج خارج نشود و این رأی محمد بن حسن شیبانی از فقهای حنفی است.^(۴۴)

۲. انبات

یکی دیگر از علائم مشترک بلوغ زن و مرد، انبات و رشد موی خشن بر بالای آلت مرد یا زن است. انبات در لغت، مصدر از ماده نبت است: «انبت الله النبات انباتا و الانبات في الغلام او الجارية يعني ظهور شعر العانة و استنباته»^(۴۴) «نبت ثدي الجارية نبوتاً اي ظهر و نهد».^(۴۵)

این منظور می‌گوید: «و أنبت الغلام: راهق، و استبان شعر عانته و نبت».^(۴۶)

پس منظور از انبات، روئیدن موهای خشن در پشت آلت مردانگی و زنانگی است و مقصود موهای نازک



و نرم نیست زیرا این‌گونه موها برای اطفال هم وجود دارد. از سوی دیگر این رشد موها می‌بایست به صورت طبیعی باشد نه اینکه با مواد و یا تیغ کشیدن موجب رشد موهای خشن شود.

شیخ جعفر کاشف الغطاء می‌گوید: «نبات الشعر الخشن علی العانة بنفسه: بمقتضى الطبيعة، من دون علاج، فلا عبرة بالخفيف، و لا بالشعرات القليلة التي لا تدخل تحت الاسم».^(۳۷)

امام شیرازی از فقهای شافعی می‌گوید: «الشعر الخشن الذي ينبت علي العانة».^(۳۸)

امام شوکانی موهای نازک را ملاک بلوغ نمی‌داند و می‌گوید: «والمراد بالإنبات المذكور في الحديث هو إنبات الشعر الأسود المتجدد في العانة، لا إنبات مطلق الشعر فإنه موجود في الأطفال».^(۳۹)

نووی نیز معیار خشونت مو را ازاله آن با تراشیدن دانسته و می‌نویسد: «ثم المعتبر شعر خشن يحتاج في ازالته الي حلق فأما ما الرغب و الشعر الضعيف الذي فلا يوجد في الصغر، لا اثر له».^(۴۰)

در مورد لفظ «عانه» میان لغویین اختلاف است که آیا مقصود از آن مویی است که اطراف آلت مرد یا زن می‌روید و یا مقصود از آن محل و موضعی است که مو بر روی آن می‌روید^(۴۱) ولی آنچه مسلم است این است که معنای منبت و محل رویش مو مقصود نظر فقها در تعریف است زیرا معنا ندارد که گفته شود مراد از انبات، موی خشنی است که بر عانت یعنی بر مو رشد می‌کند.

دیدگاه‌های فقه شیعه و سنی در مورد انبات

فقهای اسلام در مورد علامت بودن انبات، اختلاف نظر دارند چه در مورد احکامی که بر آن مترتب می‌شود و چه در مورد کافر بودن یا مسلمان بودن. در این زمینه چهار دیدگاه وجود دارد:

قول اول: انبات مطلقاً علامت بلوغ به شمار می‌رود، این علامت در مورد همه احکام و همه اصناف مردم تفاوتی نمی‌کند. این دیدگاه قول شیعه امامیه، حنابله و یکی از دو قول مالکیه و ابن حزم ظاهری است. دلیل این قول: «عن سمره بن جندب ان رسول الله قال: اقللوا شیوخ المشرکین واستحیوا شرخهم والشرخ الغلمان الذين لم ینبتوا».^(۴۲)

«عن عبدالله بن عمر انه قال: اذا أصاب الغلام الحد فارتیب فیه هل احتلم أم لا فانظر الي عانته».^(۴۳)

قول دوم: انبات فقط علامت بلوغ برای کفار است و نه مسلمین و کسی که اسلامش مجهول باشد نیز ملحق به کفار خواهد بود. این قول راجح شافعیه است.^(۴۴)

دلیل این فرق گذاشتن را چنین گفته‌اند که مسلمان متهم است به اینکه برای دستیابی به برخی امتیازات به وسیله دارو یا معالجه در حصول انبات تعجیل می‌کند مثل رفع حجر از مسلمان یا تصدی ولایات، ولی کافر به چنین چیزی متهم نیست چرا که انبات به ضرر او تمام می‌شود مثل اینکه از او جزیه دریافت می‌شود و یا کشته می‌شود.

جلال محلی از فقهای شافعی می‌نویسد: «و دفع قیاس المسلم ای قیاسه علی الکافر فی هذه المسئلة بانه ربما استعجل نبات الفاته بالمعالجه دفعاً للحجر و تشوّفاً للولایات بخلاف الکافر فانه یفضی به الي

القتل او ضرب الجزیه»^(۴۵)

قول سوم: انبات، علامت و ضابطه بلوغ در حقوق الله نیست اما در حقوق الناس ضابطه محسوب می‌شود. بنابراین قول، انبات در مورد نماز و روزه و حج و... علامت بلوغ نیست اما در مورد طلاق، قصاص و ازدواج و بیع و شراء علامت محسوب می‌شود.

مستند این قول حدیث عطیه قرظی است: «عَرَضْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ قَرَيْطَةَ فَكَانَ مِنْ أَنْبَتِ قَيْلٍ وَمَنْ لَمْ يَنْبِتْ خُلِّيَ سَبِيلُهُ فَكُنْتُ فِيمَنْ لَمْ يَنْبِتْ فَخُلِّيَ سَبِيلٌ»^(۴۶)
دلیل دیگر گفته‌اند: «و لعل وجه التفرقة عندهم ان حقوق العباد مبنیه علی التضييق رعايه لتحصيلها و عدم تضييعها و حقوق الله مبنیه علی المسامحه لغناه سبحانه»^(۴۷)

قول چهارم: انبات، مطلقاً علامت و ضابطه بلوغ نمی‌باشد نه در حق مسلمان و نه در حق کافر و نه در مورد حق الناس و نه در مورد حق الله. این قول حنفیه و غیر از ابو یوسف می‌باشد.

دلیل این قول آن است که موی عانت با موی سایر بدن انسان تفاوتی نمی‌کند بلکه امام شلبی از علمای حنفی گفته است که بهتر است که موی عانت علامت بلوغ نباشد زیرا علم به آن با محذور و حرامی همراه است برخلاف موی سبیل و ریش.

شلبی می‌گویند: «اما انبات العانه لا يدل علي البلوغ خلافاً للشافعي لانه نبات شعر من بدن الانسان فلا يستدل به علي البلوغ كاللحيه بل اولي لانه يمكن ان يتوصل باللحيه الي معرفه البلوغ من غير ارتكاب محذور بخلاف العانه فانه اما ان ينظر اليها او تمس فاذا لم تكن اللحيه دليل البلوغ فالعانه اولي»^(۴۸)

۳. حیض

حیض یکی از علائم اختصاصی بلوغ دختران است و در صورتی که زنی خون حیض ببیند، کاشف از آنست که قبل از آن بالغ شده است. حیض در لغت مصدر فعل حاضت می‌باشد. «يقال: حاضت المرأة تحيض حیضاً و محيضاً فهي حائض و حائضه و الجمع حوائض و حیض و للحيض اسماء تزيد علي خمسة عشر فيقال للمرأة اذا حاضت: نفست و درست و طمئت و كادت و عرکت و غير ذلك»^(۴۹)

حیضه مره واحد از حیض است. مبرّد می‌گوید: «سمي الحيض حیضاً من قولهم حاض السيل اذا فاض»^(۵۰)
۳.۱. تعریف اصطلاحی از فقهای اهل سنت:

حصكفی از علمای حنفی می‌نویسد: «دم من رحم لا لولاده»^(۵۱)

ابن عرفه از علمای مالکی می‌گوید: «دم يلقيه رحم معتاد حملها دون ولاده»^(۵۲)

شیخ الاسلام زکریای انصاری از علمای شافعی می‌نویسد: «دم جبلة يخرج من اقصي رحم المرأة في اوقات مخصوصه»^(۵۳)

۳.۲. تعریف اصطلاحی از فقهای شیعه:

شیخ مفید: «الحائض هي التي تری الدم الغليظ الاحمر الخارج منها بحراره»^(۵۴)



علامه حلی: «الحیض دم یقذفه الرحم اذا بلغت المرأة ثم تعادها في اوقات معلومه غالباً لحكمه تریبه الولد فاذا حملت صرف الله تعالی ذلك الدم الي تغذيته...» (۵۵)

شهید اول: «و هو الدم الاسود او الاحمر الخارج من الرحم بحراره و حرقة غالباً» (۵۶)

محقق حلی: «فالحیض هو الدم الذي له تعلق بانقضاء العده و لقليله حد و في الاغلب، يكون اسود غليظاً حاراً یرج بحرقه» (۵۷)

۳،۳. مستند فقهی علامت بودن حیض:

۳،۳،۱. روایات شیعه:

«عن ابي بصیر عن ابي عبدالله^(ع) انه قال: علي الصبي اذا احتلم الصيام و علي الجارية اذا حاضت الصيام و الخمار» (۵۸)

«محمد بن مسلم عن ابي جعفر^(ع) انه قال: لا یصلح للجارية اذا حاضت الا ان تختمر الا ان لاتجده» (۵۹)

۳،۳،۲. روایات اهل سنت:

«عن عائشه ان اسماء بنت ابي بكر دخلت علي النبي و عليها ثياب رفاق فاعرض عنها و قال: ان المرأة

اذا بلغت المحیض لا یصلح ان یری منها الا هذا و اشار الي الوجه و الکفین» (۶۰)

«روي ان رسول الله^(ص) قال: لا یقبل الله صلاه حائض الا بخمار» (۶۱)

۳،۳،۳. اجماع:

فقههای شیعه و سنی اجماع دارند که حیض ضابطه و علامت بلوغ می باشد. ابن منذر می گوید: «و أجمعوا

علي ان الفرائض و الاحكام تجب علي المحتلم العاقل و علي المرأة بظهور الحيض منها» (۶۲)

۴. حمل

حمل نیز یکی از علائم قطعی و مسلم بلوغ در دختران می باشد و این مسئله مورد اجماع شیعه و سنی است.

قرطبی می گوید: «فَأَمَّا الْحَيْضُ وَالْحَبْلُ فَلَمْ يَخْتَلِفِ الْعُلَمَاءُ فِي أَنَّهُ بُلُوغٌ وَأَنَّ الْفَرَايضَ وَالْأَحْكَامَ تَجِبُ بِهِمَا» (۶۳)

البته روشن است حمل در صورتی علامت بلوغ محسوب می گردد که پیش از آن، به وسیله احتلام، حیض

یا سن، بلوغ او معلوم نشده باشد.

محقق حلی در این زمینه می گوید: «اما الحمل و الحيض فليسا بلوغاً في حق النساء، بل قد يكونان

دليلاً علي سبق البلوغ» (۶۴)

کاشف الغطاء در مورد حمل می نویسد: «احبال المرأة من مائه بالوطء او بغيره و هذه علامه منفصله، لانه

مسبوق بخروج المنى و دخوله في الرحم و انعقاده» (۶۵)

ابن قدامه در مورد حمل می گوید: «و اما الحمل فهو علم علي البلوغ لان الله تعالی أجري العاده ان الولد

لا یخلق الا من ماء الرجل و ماء المرأة قال الله تعالی: "فلینظر الانسان ممّن خلق، خلق من ماء دافق یرج

من بين الصلب و الترائب" (٦٦) و اخبر النبي بذلك في الاحاديث فمتي حملت حكم بلوغها في الوقت الذي حملت فيه». (٦٧)

٥. سن بلوغ

علائمی که تاکنون مورد بحث قرار گرفت، علائم طبیعی بود که در مرد یا زن وجود دارد اما مشکلی که وجود دارد این است که ظهور این علائم در همه افراد یکسان نیست مثلاً احتلام یا حیض نسبت به مناطق گرمسیری یا سردسیری متفاوت است در این صورت احکامی که مترتب بر آنها می‌شود دچار سردرگمی و ابهام می‌گردد، از این رو معیار کمی مشخصی به نام سن، ابهام و تردید را برطرف می‌نماید و در روایات متعددی از شیعه و سنی، سن مشخصی را برای دختر یا پسر در نظر گرفته‌اند، اما قبل از بررسی فقهی مسئله سن بلوغ، یک مسئله را می‌بایست به عنوان مقدمه مطرح کرد که آیا سن اماره تعبدی است یا طبیعی؟

٥.١. آیا سن، اماره تعبدی بلوغ است یا کاشف طبیعی؟

چنانچه سن، اماره تعبدی باشد مقصود آن، است که با گذشت سالیان معینی، دختر یا پسر بالغ می‌شود چه محتلم شده یا نشده باشد، چه موهای خشن در او روئیده شده یا نه و یا دختر عادت ماهیانه شده یا نه؟
به محض اتمام سن نه سالگی (طبق قول مشهور) در دختران و اتمام سن پانزده سالگی (طبق قول مشهور) در پسران قطعاً بلوغ حاصل می‌شود.

اما طبق دیدگاه کاشف، طبیعی آن است که سن موضوعیت ندارد بلکه طریقت به بلوغ داشته و یک علامت طبیعی برای کشف بلوغ در دختر و پسر می‌باشد بنابراین ممکن است دختر یا پسری به سن معینی برسند اما هنوز بالغ نشده باشند و یا پیش از رسیدن به سن خاص، بلوغ آنها فرا رسیده باشد.
از دیدگاه اهل سنت این دو قول وجود دارد: داود ظاهری، احمد بن حنبل و مالک و ابن قییم طرفدار دیدگاه کاشف و طبیعی بودن بلوغ می‌باشند. (٦٨)

دلیل ایشان روایت نبوی است که فرمود: «رفع القلم عن ثلاث: ... و عن الصبي حتي يحتلم...» می‌گویند پیامبر طبق این روایت غایت رفع تکلیف از صبی را احتلام قرار داده بنابراین اثبات تکلیف به غیر احتلام خلاف این روایت خواهد بود. (٦٩)

و برخی روایاتی که ناظر به سن بوده را حمل بر اراده بر قدرت و طاقت بر قتال کرده‌اند و نه بلوغ، مقصود روایت عبدالله بن عمر در مورد قتال روز احد است. (٧٠)

جمهور فقهای اهل سنت معتقدند که شرع، سن معینی را برای بلوغ معین نموده و نمی‌توان از آن



صرف نظر کرد. هر چند در مورد سن بلوغ دختر و پسر با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

اما فقهای شیعه هم بسیاری به صورت مشخص به این بحث نپرداخته‌اند ولی اکثریت فقها معتقدند که سن اماره تعبدی است ولو علائم دیگر بلوغ حاصل نشده باشد ولی دختر یا پسر به سن خاص برسد حکم به بلوغ آنان می‌شود و احکام و مسئولیت‌های دینی برای او الزامی می‌شود. در ذیل به برخی از کلمات این فقها اشاره می‌شود.

محمدحسن نجفی: «فان البلوغ من الامور الطبیعیه المعروفه فی اللغه و العرف و لیس من الموضوعات الشرعیه التي لا تعلم الا من جهة الشرع كالفاظ العبادات».^(۳۱)

بلوغ، مانند عبادات امری شرعی نیست بلکه پدیده‌ای طبیعی است که باید از راه لغت و عرف آن را شناخت.

مهدی مهریزی: «سن خاص اماره شرعی برای بلوغ دختران نیست. معیار در بلوغ آنان، قاعدگی است»^(۳۲) بنابراین نه سالگی نمی‌تواند اماره طبیعی باشد زیرا در اماره طبیعی، دائمی یا غالبی بودن لازم است و هیچ یک از این دو وصف در اینجا نیست.

سیدمحمدجواد غروی اصفهانی: «باید دانست که بلوغ از موضوعات و یک امر طبیعی است و وظیفه شارع نیست که موضوع را تعیین کند، چنانکه شأن و وظیفه فقیه هم نیست و اینکه شارع احتلام و حیض را دلیل بلوغ شناخته یک مسئله طبیعی را بیان کرده و نشانه طبیعی آن را بیان کرده است بنابراین تعیین آن به عدد سال، خارج از قانون طبیعت است».^(۳۳)

سیدمحمد موسوی بجنوردی: «هیچ وقتی نمی‌توان با تعیین عمر امر تکوینی را بیان کرد، بلکه چیزی که هویتش تکوینی است، باید اماره تکوینی مبین آن باشد. عادات ماهانه و دیدن خون امری تکوینی است. پس بلوغ امر تکوینی است، رشد جسمی و جنسی امری تکوینی است و اماره‌اش هم باید امر تکوینی باشد که همان عادت ماهانه است».^(۳۴)

اما اکثریت فقهای شیعه بلوغ را علامت شرعی و تعبدی دانسته‌اند که تجاوز از آن را جایز ندانسته‌اند. شیخ محمدحسین کاشف الغطاء در این رابطه می‌نویسد:

«و اما البلوغ يعرف بعلامات بعضها طبیعیه و ذاتیه و بعضها جعلیه شرعیه اما الطبیعیه فهي الاحتمال فی الذکر بل و فی الانثی ان تحقق فهو علامه لها ایضاً و کذا الانبات ای نبات الشعر علی العانہ و الحیض فی الاناث و الحبل و هي علامه مسبوقة غالباً بالحیض كما ان الحیض مسبوق بالانبات غالباً و اما الشرعیه فهي اکمال الخمسه عشر فی الذکور و التسع فی الاناث و کلها علامات شيء واحد و هو النضج و الکمال و بلوغ حد الرجولیه التي اثرها التوالد و التناسل و صلاحیه الرجل فعلاً للاحبال و الانثی ان تحبل و تلک کاشف عن تلک الحقیقه و المرتبه ولكن لو کمل الکر خمسہ عشر حکم علیه بالبلوغ شرعاً بلغ تلک المرتبه ام لا و کذا الانثی بالتسع

بلوغ با علاماتی شناخته می‌شود که بعضی از آن‌ها طبیعی و ذاتی و بعضی از آن‌ها قراردادی و شرعی

است. علامات طبیعی بلوغ، احتلام در پسر، بلکه در دختر است (اگر بتواند محقق شود) همچنین روئیدن موی زهار در پسر و دختر و حیض و آبستن شدن در دختران. اما علائم شرعی رسیدن به پانزده سالگی در پسران و نه سالگی در دختران است و همه آن‌ها نشانه‌های امر واحدی هستند که عبارت است از پختگی و کمال و رسیدن به حد مردانگی که اثر آن توالد و تناسل است و تمامی آن‌ها کاشف از چنین حقیقتی می‌باشند ولی اگر پسر به پانزده سالگی برسد حکم به بلوغ وی می‌گردد، هرچند به آن مرتبه نرسد و همچنین است دختری که به نه سالگی رسیده باشد»^(۷۵).

۵.۲. دیدگاه‌ها و مستندات اهل سنت پیرامون سن بلوغ

اهل سنت در مورد سن بلوغ در پسران و دختران پنج قول دارند که در ذیل به آن‌ها خواهیم پرداخت:
قول اول: دختر و پسر هرگاه به سن پانزده سالگی برسند مکلف شده و احکام بر آن‌ها مترتب می‌شود. شافعیه، حنابله و زیدیه و ابویوسف و محمدبن حسن شیبانی از اصناف و اوزاعی پیروان این قول می‌باشند.

دلایل آن‌ها:

الف) روایت ابن عمر: «عرضني رسول الله يوم احد في القتال و انا ابن اربع عشر سنة فلم يجزني و عرضني يوم الخندق و انا ابن خمس عشرة سنة فجازني»^(۷۶).
 ب) روایت انس عن النبي^(ع): «انه قال: اذا استكمل المولود خمس عشرة سنة كتب ماله و ما عليه و اخذت منه الحدود»^(۷۷).

روایت اول در خصوص ابن عمر است که پسر است و سرایت آن به دختر جای بحث دارد و روایت دوم نیز تضعیف شده است و بی‌هقی در سنن کبری و ابن حجر عسقلانی حکم به ضعف آن نموده‌اند.^(۷۸)

قول دوم: سن بلوغ در پسر هجده سال تمام و در دختر هفده سال تمام می‌باشد، ابوحنیفه به این قول معتقد شده است.^(۷۹)

دلیل این قول آن است که خداوند بلوغ را مقید به حُلْم کرده است: «وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا»^(۸۰)

و از طرف دیگر پیامبر فرمودند: «رفع القلم عن ثلاث: ... عن الصبي حتي يحتلم...» بنابراین می‌بایست بلوغ کودکان را منوط به احتلام دانست و نباید از آن عدول کرد مگر هنگامی که یقین به عدمش پیدا شود لذا باید بناء را بر عدم تکلیف گذاشت یا تا حصول احتلام و یا یأس از وجود احتلام و این یأس تا هجده سالگی ادامه پیدا می‌کند و از هجده سالگی امید به احتلام وجود دارد و اینکه میان دختر و پسر فرق گذاشته شد به خاطر آن است که دختر زودتر از پسر بالغ می‌شود.

نقد این دلیل آن است که احکام مبتنی بر غالب هستند و غالب افراد در سن پانزده سالگی محتلم



می‌شوند و علاوه که تفاوت دختر و پسر در سن بلوغ به چه دلیل فاصله بلوغ آن‌ها را به یک سال تقلیل داده است؟ شاید بیشتر یا کمتر باشد.

قول سوم: سن بلوغ دختر و پسر اتمام هجده سال است و این قول مشهور مالکیه است^(۸۱) و مستند فقهی آن‌ها همان مستندات قول دوم است و آن اینکه سن یأس از احتلام هجده سالگی در دختر و پسر است. **قول چهارم:** سن بلوغ در پسر و دختر شانزده سالگی است و این قول خلاف مشهور مذهب مالکیه است.

قول پنجم: سن بلوغ در دختر و پسر اتمام نوزده سالگی است. این دیدگاه منسوب به ابوحنیفه در مورد پسر و قول ابن حزم می‌باشد^(۸۲) دلیل ابن حزم آن است که وی چون هیچ کدام از ادله قبلی را متقن ندانسته به قولی اعتماد کرده که قدر مشترک میان همه اقوال باشد. ابن حزم می‌گوید: «و اما استكمال التسعه عشر عاماً فأجماع متیقن...»^(۸۳) «فلاشك في أنّ من اكمل تسع عشره سنه و دخل في عشرين سنه فقد فارق الصبا و لحق بالرجال و لا يختلف اثنان من اهل كل مله و بلده في ذلك»^(۸۴)

۵.۳ دیدگاه‌های فقه‌های شیعه و مستندات آنان

۵.۳.۱ سن بلوغ پسران

در مورد سن بلوغ پسران اختلاف چندانی مشاهده نمی‌شود و قول به پانزده سالگی مشهور میان فقه‌های شیعه است ولی ابن جنید به چهارده سالگی برای پسران رأی داده است. علامه در مختلف می‌نویسد: «المشهور ان حدّ البلوغ للصبي خمس عشره سنه و قال ابن الجنيد اربع عشره سنه لنا الاصل بقاء الحجر»^(۸۵) محقق اردبیلی در کتاب «الحجر مجمع الفائده»^(۸۶) و فاضل سبزواری در «کفایه الاحکام» کتاب حجر،^(۸۷) شیخ یوسف بحرانی،^(۸۸) محقق قمی،^(۸۹) شیخ انصاری^(۹۰) ادعای شهرت در مورد سن بلوغ پسران در پانزده سالگی کرده‌اند.

صاحب جواهر نیز شهرت عظیمه نزدیک بر اجماع برای آن قائل شده است: «و کذا يعلم البلوغ شرعاً ان لم یکن عرفاً بالسن و هو بلوغ خمس عشره سنه للذکر علی المشهور بین الاصحاح في المقام شهره عظیمه کادت تكون اجماعاً»^(۹۱)

۵.۳.۲ سن بلوغ دختران

در مورد بلوغ دختران چند قول وجود دارد:

- نه سالگی (رأی مشهور)
- ده سالگی (شیخ طوسی و ابن حمزه در برخی ابواب فقهی)
- سیزده سالگی (برخی فقه‌های معاصر)
- هر تکلیفی سنی را اقتضاء می‌کند و سن بلوغ در هر تکلیفی فرق می‌کند و روزه در سیزده سالگی واجب می‌شود. (آقای مرعشی)^(۹۲)

مستندات اقوال:

مستندات قول مشهور:

صحيح يزيدي كناسى از امام باقر^(ع): «قال: لَجَارِيَةٌ إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْبَيْتُ وَ زُوجَتْ وَ أُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْخُدُودُ النَّامَةُ لَهَا وَ عَلَيْهَا»^(۹۳) در سند حديث يزدى كناسى است كه مجلسى آن را از ممدوحين دانسته ولى چون ظاهر او همان يزيدي ابوخالد قماط كوفى است نجاشى او را توثيق نموده است لذا سند تام و روايت صحيح مى باشد.^(۹۴)

صحيحه محمد بن ابى عمير عن غير واحد عن ابى عبدالله^(ع) «قال: حد بلوغ المرأة تسع سنين»^(۹۵) سند و دلالت روايت مشكلى ندارد و اينكه مروى عنه ابى عمير معلوم نيست خدشه اى به سند روايت وارد نمى كند زيرا اصحاب اين گونه اسناد را معتبر مى دانند.

مرسله صدوق قال: «قال ابو عبدالله^(ع) اذا بلغت الجارية تسع سنين دفع اليها مالها و جاز امرها في مالها و اقيمت الحدود التامة لها و عليها»^(۹۶)

مرسلات صدوق به دو گونه اند: گاهى صدوق از افراد نامعلومى روايت نقل مى كند چون مشخص نيست كه راوى آن چه كسى است حديث از اعتبار سندی ساقط مى شود ولى گاهى صدوق مستقيماً حديث را به يكي از معصومين نسبت مى دهد و با توجه به جلالت قدر و شدت تقوا و احتياط صدوق معلوم مى شود كه وى به انتساب حديث به معصوم يقين و علم داشته و الا چنين نسبتى نمى داد به هر حال اين قرينه مرسله صدوق را در حد اعتماد به محمد بن ابى عمير قرار داده و آن را معتبر مى نمايد.

«محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد جميعاً عن ابن ابى عمير عن حماد عن الحلبي عن ابى عبدالله^(ع) قال: اذا تروج الرجل الجارية و هي صغيرة فلا يدخل بها حتي ياتي لها تسع سنين»^(۹۷)

سند و دلالت حديث بر مطلب تمام است و سند صحيح بوده و دلالت آن بر بلوغ دختر در نه سالگى واضح و روشن است.

صحيحه حلبى كه صدوق به اسنادش از حماد از حلبى نقل کرده كه امام صادق^(ع) فرمودند: «ان من دخل بامرأه قبل ان تبلغ تسع سنين فاصابها عيب فهو ضامن»^(۹۸) اين گونه روايات كه عدد آنها به هفده روايت مى رسد هم بسيار زياد هستند و بعيد نيست كه بتوان در مورد آنها ادعاى تواتر معنوى كرد و چنانچه نتوان ادعاى تواتر كرد خبر واحدی است كه بسيارى از آنها صحيح و موثق بوده بنا بر اين خبر محفوف به قرينه و در حد استفاضه مى باشد.

مستند قول ده سال:

روايت غياث بن ابراهيم عن الصادق^(ع): «ان امير المؤمنين قال: لا توطيء جارية لا قل من عشر سنين قال فان فعل فعيبت ضمن»^(۹۹)



چند اشکال به این روایت وارد شده است یکی آنکه سند روایت ضعیف است، دیگر آنکه این روایت با روایت متواتر یا مستفیض در مورد جواز دخول به جاریه در نه سالگی تعارض می‌کند.

مستند قول سیزده سالگی:

عن عمار الساباطی عن ابی عبدالله^(ع) قال: «سألته عن الغلام متي تجب عليه الصلوة؟ فقال: اذا اتى عليه ثلاث عشرة سنه. فان احتلم قبل ذلك فقد وجبت عليه الصلاه و جري عليه العلم و الجاربه مثل ذلك ان اتى لها ثلاث عشرة سنه او حاضت قبل ذلك فقد وجبت عليها الصلاه و جري عليها العلم»^(۱۰۰)

روایت موثق می‌باشد و مرحوم مجلسی در «ملاذ الاخبار» آن را موثق دانسته است. مفاد این حدیث آن است که دختر و پسر در سیزده سالگی بالغ می‌شوند ولی در صورتی که پسر قبل از این سن محتلم شود و یا دختر حیض شود هر دو به بلوغ رسیده‌اند و در این صورت سن معتبر نخواهد بود.

به استدلال به این حدیث چند اشکال وارد شده است:

عمار ساباطی در فقه، روایات شاذی دارد و آیت‌الله خوئی او را کثیرالخطاء والاشتباه دانسته که اخبارش در لفظ و معنی مضطرب است.

مشهور از روایات عمار به ویژه این روایت اعراض کرده‌اند و اعراض مشهور از روایتی دلیل بر ضعف و نامعتبر بودن آن است.

مستند قول به تفصیل:

برخی فقها معتقدند که بلوغ در همه احکام و عبادات وضعیت یکسانی ندارند در برخی اعمال مثل روزه، سیزده سالگی معتبر است و در باب وصیت و عتق، ده سالگی و در باب حدود، نه سالگی معتبر است.

فیض کاشانی در این باره می‌گوید: «و التوفيق بين الاخبار يقتضي اختلاف معني البلوغ بحسب السن بالاضافه الي انواع التكليف كما يظهر ما روي في باب الصيام انه لايجب علي الانثي قبل اكمالها الثلاث عشر سنه الا اذا حاضت قبل ذلك و ما روي في باب الحدود ان الانثي تؤخذ بها و هي تؤخذ لها اذ اكملت تسع سنين الي غير ذلك مما ورد في الوصيه و العتق و نحوهما انها تصح من ذي العشر»^(۱۰۱)

جمع بندی

به نظر می‌رسد روایات نه سالگی در حد استفاضه بوده که در میان آن‌ها صحیح و موثق وجود دارد و قابل اعتماد است ولی روایات ده سالگی که سندش ضعیف است و دلالتش هم بر مطلب واضح نیست و اما روایات سیزده سالگی که هرچند برخی از آن‌ها موثق هستند ولی مشهور از آن‌ها اعراض نموده است و روایات نه سالگی به احتیاط نزدیک‌تر است، نهایتاً اگر دختر نه ساله در سالیانی که روزه گرفتن در ماه‌های گرم و تابستان قرار می‌گیرد و روزه گرفتن برای او طاقت‌فرسا باشد روزه بر او واجب نیست و در بزرگسالی آن‌ها را قضا نماید.

منابع و مأخذ

١. قرآن كريم
٢. آل كاشف الغطاء، محمدحسين، تحرير المجله، قم، المكتبه المرتضويه
٣. ابن عابدين، محمد امين، رد المختار على الدر المختار، مصر، شركه مكتبه و مطبعه مصطفى البايبي الحلبي، دوم ١٣٨٦ ق
٤. ابن قدامه، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد، المعنى فى فقه الامام احمد بن حنبل، بيروت، دارالفكر، اولي، ١٤٠٥ ق
٥. ابن منظور، جمال الدين، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، سوم، ١٤٠٥ ق
٦. ابوالحسين، احمد بن فارس بن زكريا، معجم مقاييس اللغه، بيروت، دارالفكر ١٣٩٩ ق
٧. اردبيلي، محمد بن علي، مجمع الفائده و البرهان، قم، مؤسسه النشر الاسلامي
٨. الازدى البصرى، ابوبكر محمد بن الحسن بن دريد، جمهره اللغه، هند، مجلسه دائره المعارف العثمانيه، اولي، ١٣٥٤ ق
٩. اندلسي، ابومحمد علي بن احمد بن سعيد بن حزم، المحلى، بيروت، المكتبه التجارى، بي تا
١٠. الانصارى القرطبي، ابوعبدالله محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربى، بي تا
١١. الانصارى، ابويحيى زكريا، تحفه الطلاب بشرح تنقيح اللباب، مصر، مطبعه مصطفى البايبي الحلبي و اولاده، ١٣٦٠ ق
١٢. بابر تي، محمد بن محمود، العنايه شرح الهدايه، مصر، المطبعه الكبرى الاميريه، اولي، ١٣١٧ ق
١٣. بحراني، شيخ يوسف، الحدائق الناظره، قم، مؤسسه النشر الاسلامي
١٤. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح بخارى، مصر، مطبعه محمد علي صبيح و اولاده، بي تا
١٥. بيهقي، ابوبكر احمد بن حسين بن علي، السنن الكبرى، بيروت، دارالفكر العربى، بي تا
١٦. پارسا، محمد، روان شناسى رشد كودك و نوجوان، تهران، مؤسسه انتشارات بعثت
١٧. ترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره، سنن ترمذى، مصر، مكتبه مصطفى البايبي، الثالثه، بي تا
١٨. جيعى عاملى، محمد بن جمال الدين، البيان، قم، مجمع الذخائر الاسلاميه، بي تا
١٩. الجمل، شيخ سليمان، حاشيه النجمل على شرح منهج الطلاب، مصر، مكتبه التجاريه الكبرى، بي تا
٢٠. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربيه، مصر، مطابع دارالكتب العربى، بي تا
٢١. حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، بيروت، دار احياء التراث العربى، چهارم، ١٣٩١ ق
٢٢. حلى، ابن ادريس، السرائر، قم، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين قم، دوم، ١٤١٠ ق
٢٣. حلى، جعفر بن حسن، شرايع الاسلام، بيروت، دارالاضواء، ١٣٨٩ ق
٢٤. حلى، تذكره الفقهاء، قم، چاپ سنگى، المكتبه المرتضويه، بي تا
٢٥. حلى، حسن بن يوسف، قواعد الاحكام، قم، منشورات رضى، بي تا
٢٦. حلى، حسن بن يوسف، مختلف الشيعه فى احكام الشريعه، قم، مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه، اول، ١٤١٢ ق
٢٧. حلى، يحيى بن سعيد، الجامع للشرايع، قم، مؤسسه سيدالشهدا، ١٤٠٥ ق
٢٨. رازى جصاص، ابوبكر احمد بن علي، احكام القرآن، بيروت، دارالكتاب العربى، بي تا
٢٩. رملى انصارى، محمد بن عباس احمد، نهايه المحتاج الى شرح المنهاج، مصر، مطبعه مصطفى البايبي، ١٣٥٧ ق
٣٠. الزبيدي، ابوفيض محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، مكتبه الحياه، بي تا
٣١. سجستاني، سليمان بن اشعث، ابن ابى داود، مصر، مكتبه مصطفى البايبي، اولي، بي تا
٣٢. سمرقندى، علاءالدين، تحفه الفقهاء، بيروت، دارالكتب العلميه، اولي، ١٤٠٥ ق
٣٣. الشريبنى الخطيب، شيخ محمد، معنى المحتاج الى معرفه معانى الالفاظ المنهاج، مصر، مطبعه مصطفى البايبي، ١٣٧٧ ق
٣٤. شوكانى، محمد بن علي، نيل الاوطار من احاديث سيد الاخير شرح منقى الاخبار، بيروت، دارالكتب العلميه، بي تا
٣٥. الشيبانى، احمد بن محمد بن حنبل، مسند الامام احمد، الممكه السعوديه طبعه بيت الافكار، ١٤١٩ ق
٣٦. العبدري، ابوعبدالله محمد بن يوسف، التاج و الاكليل لمختصر خليل، طرابلس، مكتبه النجاح، بي تا
٣٧. العيني، بدرالدين ابومحمد محمود بن احمد، النهايه فى شرح الهدايه، بيروت، دارالفكر، اولي، ١٤٠١ ق
٣٨. فيروزآبادى شيرازى، ابواسحاق ابراهيم بن علي بن يوسف، المهذب فى فقه الامام الشافعى، اندونزى، مكتبه احمد بن سعد بن نجعان، بي تا
٣٩. فيروزآبادى، مجد الدين محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، مصر، المكتبه التجاريه الكبرى، بي تا
٤٠. قزوينى، ابوعبدالله محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، مصر، دار احياء الكتب العربيه، ١٣٧٢ ق
٤١. كاشانى، علاءالدين ابى بكر بن مسعود، بدايع الصنائع فى ترتيب الشرايع، قاهره، مطبعه الامام، بي تا
٤٢. كاشانى، محمد محسن فيض، مفاتيح الشرايع تحقيق سيد مهدي رجائى، مجمع الذخائر الاسلاميه، بي تا



۴۳. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغداء، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، اولی، ۱۳۸۰ق
 ۴۴. الکیسی، محمود مجید بن سعود، الصغیر بین اهلہ الوجود و اهلہ الاداء، قطر، اداره احیاء التراث الاسلامی
 ۴۵. المحلی، جلال الدین، شرح المحلی علی المنہاج، مصر، داراحیاء الکتب العربیہ، بی تا
 ۴۶. مرداوی، علاء الدین، ابوالحسن علی بن سلیمان، الانصاف فی معرفہ الراجح من الخلاف علی مذهب الامام احمد بن حنبل، قاہرہ، اولی ۱۳۷۴ق
 ۴۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعہ، قم، مؤسسہ النشر الاسلامیہ، دوم، ۱۴۱۰ق
 ۴۸. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی
 ۴۹. نسائی، احمد بن شعیب بن علی بن سنان، سنن النسائی، مصر، المکتبہ التجاریہ الكبرى، بی تا
 ۵۰. نووی، ابو زکریا یحییٰ بن شرف المجموع شرح المذهب، مصر، مطبعہ الامام
 ۵۱. نووی، ابو زکریا یحییٰ بن شرف، روضہ الطالبین، مصر، المکتبہ الاسلامی، بی تا
 ۵۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، مصر، داراحیاء الکتب العربیہ، اولی
 ۵۳. وایت، ویلیام التسون، روان شناسی بلوغ، ترجمہ فضل اللہ شاہلوی بیور و پرون قشمی، تہران، انتشارات حسام
 ۵۴. الہیثمی، شہاب الدین احمد بن حجر، تحفہ المحتاج بشرح المنہاج، بیروت، دارالفکر، بی تا

پی نوشت:

۱. استاد دانشگاه پیام نور
۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۰۱
۳. صحاح جوہری، ج ۴، ص ۱۳۱۶
۴. قرآن کریم، سورہ بقرہ، آیہ ۲۳۴
۵. لسان العرب، ج ۱، ص ۳۴۶
۶. مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۴۱
۷. رد المختار، ج ۶، ص ۱۵۳
۸. النہایہ فی شرح الہدایہ، ج ۵، ص ۲۵۳
۹. کشف الغطاء، ج ۱، ص ۲۵۱
۱۰. جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۴
۱۱. روان شناسی بلوغ، ص ۱۴
۱۲. روان شناسی رشد کودک و نوجوان، ص ۲۸
۱۳. مراحل تربیت، ص ۱۵
۱۴. الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۰۳
۱۵. تاج العروس، ج ۸، ص ۳۵۵
۱۶. قرآن کریم، سورہ یوسف، آیہ ۴۴
۱۷. شرایع الاسلام، ص ۱۲۵
۱۸. المغنی، ج ۴، ص ۲۹۷؛ نہایہ المحتاج، ج ۳، ص ۳۴۳
۱۹. جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۲
۲۰. التبیان، ج ۳، ص ۱۱۶
۲۱. حاشیہ شیخ سلیمان جمل بر شرح المنہج، ج ۳، ص ۳۳۶
۲۲. تحفہ المحتاج، ج ۵، ص ۱۶۴
۲۳. الجوامع الفقہیہ، ص ۷۱۸
۲۴. السرائر، ج ۱، ص ۳۶۷
۲۵. شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۹۹
۲۶. الجامع للشرایع، ص ۳۶۰
۲۷. تذکرہ الفقہاء، ج ۲، ص ۷۴
۲۸. جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۵
۲۹. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۶، کتاب الغسل؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۳۱۳
۳۰. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۵۱
۳۱. الجامع للشرایع، ص ۱۵۳
۳۲. السرائر، ج ۱، ص ۲۰۲
۳۳. ضوابط البلوغ عند الفقہاء، ص ۷-۲۶
۳۴. لسان العرب، ج ۶، ص ۴۱۳۱۷
۳۵. القاموس المحیط، ج ۱، ص ۱۵۸
۳۶. لسان العرب، ج ۶، ص ۴۱۳۱۸
۳۷. کشف الغطاء، ج ۱، ص ۲۵۴
۳۸. المہذب، ج ۱، ص ۳۳۰
۳۹. نیل الاوطار، ج ۵، ص ۲۵۰
۴۰. روضہ الطالبین، ج ۴، ص ۱۷۹
۴۱. جمہرہ اللغة، ج ۲، ص ۳۴۲؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۲۷۴
۴۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۴۵
۴۳. سنن بیہقی، ج ۶، ص ۵۸
۴۴. المہذب شیرازی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۱۶۷
۴۵. شرح المحلی علی المنہاج، ج ۲، ص ۳۰۰
۴۶. مسند احمد، ص ۱۳۶۹
۴۷. الصغیر بین اهلہ الوجود و اهلہ الاداء، ص ۵۲
۴۸. تجرید الفوائد الدقائق و حاشیہ شلبی، ج ۵، ص

- ۲۰۳
۴۹. تاج العروس، ج ۵، ص ۲۴ و ۲۵
۵۰. لسان العرب، ج ۲، ص ۱۰۷۱
۵۱. الدر المختار، ج ۱، ص ۵۱
۵۲. التاج والاکلیل، ج ۱، ص ۳۶۷
۵۳. فتح الوهاب شرح منهج الطلاب، ج ۱، ص ۲۳۴
۵۴. المقنع، ص ۵۴
۵۵. قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۲۱۲
۵۶. البیان، ج ۱، ص ۵۷
۵۷. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۲۰
۵۸. وسائل الشیعہ، ج ۳، ص ۲۹۷
۵۹. وسائل الشیعہ، ج ۱۴، ص ۱۶۸
۶۰. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۸۲
۶۱. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۵
۶۲. المغنی، ج ۴، ص ۲۹۷
۶۳. الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۳۵
۶۴. شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۰
۶۵. کشف الغطاء، ج ۱، ص ۲۵۴
۶۶. قرآن کریم، سورہ طارق، آیات ۷-۵
۶۷. المغنی، ج ۴، ص ۲۹۸
۶۸. المغنی، ج ۴، ص ۲۹۷؛ البناہ شرح الہدایہ، ج ۸، ص ۲۵۴
۶۹. المغنی، ج ۴، ص ۲۹۷
۷۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۳۲
۷۱. جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۵
۷۲. بلوغ دختران، ص ۱۹۷
۷۳. بلوغ دختران، ص ۲۲۰
۷۴. بلوغ دختران، ص ۲۵۹
۷۵. المہذب، ج ۱، ص ۳۳۰؛ کشف القناع، ج ۳، ص ۴۴۳؛ الانصاف، ج ۵، ص ۳۲۰
۷۶. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۳۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۵۳
۷۷. سنن کبری بیہقی، ج ۶، ص ۵۷
۷۸. سنن کبری، ج ۶، ص ۵۷؛ التلخیص الجیز، ج ۱۰، ص ۲۷۸
۷۹. فتح اللہ المعین، ج ۳، ص ۲۹۸؛ البناہ فی شرح الہدایہ، ج ۸، ص ۲۵۴
۸۰. قرآن کریم، سورہ نور، آیہ ۵۹
۸۱. مواہب الجلیل، ج ۵، ص ۵۹
۸۲. الحلی، ج ۱، ص ۸۸؛ البناہ فی شرح الہدایہ، ج ۸، ص ۲۵۴
۸۳. الحلی، ج ۱، ص ۸۹
۸۴. الحلی، ج ۱، ص ۹۰
۸۵. مختلف الشیعہ، ص ۱۴۵ (چاپ سنگی)
۸۶. مختلف الفائدہ و البرہان، ج ۹، ص ۱۸۷
۸۷. کفایہ الاحکام، ص ۱۱۲ (چاپ سنگی)
۸۸. الحدائق الناظرہ، ج ۱۳، ص ۱۸۱
۸۹. الغنائم، ص ۴۳۷
۹۰. کتاب الصوم، ص ۲۱۲
۹۱. جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۶
۹۲. بلوغ دختران، ص ۱۵۶
۹۳. وسائل الشیعہ، ج ۱، ص ۳۱، ب ۴، از ابواب مقدمہ العبادات، ج ۳
۹۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۲۴
۹۵. وسائل الشیعہ، ج ۱۴، ص ۷۲، ب ۴۵، از ابواب مقدمہ نکاح، ج ۱۰
۹۶. وسائل الشیعہ، ج ۱۴، ص ۱۴۳، ب ۲، از ابواب احکام الحجر، ج ۳
۹۷. وسائل الشیعہ، ج ۱۴، ص ۷۰، ب ۴۵، از ابواب مقدمات نکاح، ج ۴
۹۸. وسائل الشیعہ، ج ۱۴، ص ۷۰، ب ۴۵، از ابواب مقدمات نکاح، ج ۵ و ۸
۹۹. وسائل الشیعہ، ج ۱۴، ب ۴۵، از ابواب مقدمات نکاح، ج ۷
۱۰۰. وسائل الشیعہ، ج ۲، ب ۴، از ابواب مقدمہ العبادات، ج ۱۲
۱۰۱. مفاتیح الشرایع، ج ۱، ص ۱۴

